

امروز یکی از جلوی محل کار من رد می شد ، آمد داخل و گفت: اجازه هست دستامو اینجا بشورم؟ !!!  
به شیر دستشویی راهنمایی اش کردم و گفتم: بفرمایید !!!

رفت و از توی دستشویی داد زد: اجازه هست از ریکا تون هم استفاده کنم؟ !!!  
گفتم: خواهش می کنم! حتما

بعد از دقایقی برگشت و گفت: شما توی مایع ظرفشویی تون سرکه نمی ریزید؟ !!!  
گفتم: سرکه برا چی؟ !!!

گفت: مایع ظرفشویی موادی توش هست که برای سلامتی ضرر داره. باید نصف-نصف سرکه بهش اضافه کرد تا اون مواد رو بشوره بیره.

گفتم: این احياناً از تجویزهای شتر روزاده و شتر خیر اندیش نیست؟

جا خورد! و از عنوان شغلی شتر که به آن دو دلکک شاید دادم خندید و گفت: حالا ضرر که نداره! سرکه به چیز مفیده ، اگر کم نیازی بهش نبوده باشه بهرحال ضرری به سلامتی نزده که!؟

گفتم: به سلامتی بدن شاید ، ولی به سلامت عقل چرا ، حتما ضرر می زند.

گفت: یعنی چی؟ چه ضرری !!!

گفتم: همه شایدها تسمه های اسارت را به همین شیوه گام به گام و یکی یکی به دور عقل و خرد ، جسم و تن ، اختیار و اراده ، و حقوق و آزادی های شما می پیچند. ابتدا می گویند حمام که رفتی سه تا صلوات آخرش بفرست! تو فکر می کنی ضرری که نداره؟! پس می فرستی. بعد می گویند حالا شستشو را اول از سر و کله شروع کن ، بعد دست راست ، دست چپ ، پای فلان ، نیمه بهمان و ... ! و همینطور یکی یکی زنجیرهای اسارت را به دور شما می کشند تا جایی که ده دقیقه حمام کردند هم در اختیار خودت نباشی و در بردگی و بندگی آنها سپری شود. در حالیکه همان دفعه اول که گفتند سه تا صلوات بفرست ، اگر گفته بودی برو درتو بذار! امروز از صبح تا شب و امروز و فردا و امسال و سال آینده و تا آخر عمرت را مجبور بودی تحت اراده و تصمیم یک مشت شارلاتان سپری کنی و آدم کوکی آنها باشی.

به فکر فرو رفت..

سپس گفت: تا حالا از این موضع بهش نگاه نکرده بودم !!!..

گفتم: باور فلسفی و روانشناسی تا امروز این بوده که پروسه پذیرش یک گزاره جدید در دو مرحله انجام می شود؛ "فهم مطلب" و "قبول آن". "فهم مطلب" یعنی وقتی بشما مثلا می گویند: سرکه به مایع ظرفشویی اضافه کن ، تو سرکه را می شناسی ، مایع ظرفشویی را می شناسی و عمل مخلوط کردن را هم بلدی ، پس این گزاره را "فهم" می کنی. سپس به چیزهایی مثل "بی ضرر بودن سرکه" و "بی خطر بودن مخلوط کردن این دو" و میزان اعتمادت به گوینده این مطلب و دیگر چیزها اندیشیده و آن را "قبول" می کنی.

این باور دانشمندان تا امروز بود. اما امروز باور همان دانشمندان و متخصصین روانشناسی و رفتارشناسی بر این است که فهم و پذیرش در یک مرحله اتفاق می افتد و آن همانا همزمان با شنیدن است! یعنی در اکثریت مطلق موارد؛ همینکه یک ادعایی را بشنوی ، درجا فهم و پذیرش آن اتفاق افتاده و اثر خود را بر مغز شما گذاشته است. آنگاه زدودن آن از مغز ، نیازمند تلاش فعالانه است. آن مرحله تفکر درباره بی ضرری سرکه و بی خطری ترکیب و سنجش گوینده و دیگر چیزها و یا اینکه یک متخصص توی رسانه ها بیاید در چرند و شبه علم بودن آن ادعا سخن گفته و اطلاعاتی کند... ، اینها در واقع همان مرحله زدایش آن گزاره یا مطلب از مغز است ، و البته هرگز در زدودن کامل آن موفق نخواهی شد ، زیرا همیشه اثری از آن مطلب در مغز شما تا زمان مرگ باقی خواهد ماند.

بنابراین ، در هنگام شنیدن هر مطلبی ، هر خبری و هر ادعایی هرچند ساده و بی ضرر ، ابتدا اصل را بر نپذیرفتن و جای ندادن آن در مغز خودت بگذار تا اگر سنجیدی و نادرست و غیرواقع بود ، آسیب کمتری به مغزت رسیده باشد. اگرچه بهرحال آن بمحض شنیده شدن بر مغز اثر می گذارد.

تشکر کرد و گفت: راست میگی! برم خونه از خانمم و دیگرانی که این قصه سرکه و ریکا رو یادشون دادم هم عذرخواهی کنم و بگم دست از این کار احمقانه بردارن.

و رفت.

همینطور که دور می شد گفتم: با همین فرمول درباره جن و فشار قبر و پل صراط و دوزخ و برزخ و عصای موسا و ... که توی مغزمون جا دادن هم فکر کن..

خندید و دست تکان داد و رفت.